

کانت و تاریخ فلسفه: چشم اندازها و نکته‌ها

مسعود امید*

چکیده

پرسش از تاریخ فلسفه و دیدگاه‌های فیلسوفان درخصوص آن، از آن جهت اهمیت دارد که مهمترین منبع فلسفه‌ورزی و دانش فلسفه، همانا تاریخ فلسفه است. جریان فلسفه جدید خواه در قالب عقل‌گرایی و خواه تجربه‌گرایی، عموماً بدون اظهار نیاز به تاریخ فلسفه و موضوعیت دادن بدان و بدون منظری تاریخی در باب آن شکل گرفته است؛ مثلاً دکارت برای تدوین فلسفه خویش تنها به ظرفیتهای خود اندیشنده و جهان‌ممتد نگرست. تجربه‌گرایان نیز با دلو تجربه‌گرایی از چشمه طبیعت آدمی و جهان کیفیات و کمیات به استخراج معرفت پرداختند. اما نزد کانت، هر چند آغازگاه کتاب *تقد عقل محض* تمرکز بر امکانات شناختاری سوژه است، ولی پایان بخش آن، عنوان تاریخ عقل محض میباشد. حتی مطلع و برخی مضامین *تمهیدات* وی مشتمل بر چشم‌اندازها و نکته‌هایی در باب تاریخ فلسفه است. بنابراین میتوان گفت که وی نیم‌نگاهی به جریان تاریخ فلسفه نیز داشته است و حتی تدوین و تثبیت فلسفه خود را وامدار فهم ماهیت و تاریخ متافیزیک و علوم و درسها و عبرتهای آن میدانسته است. کانت دریافت که بدون نگرستن به تاریخ متافیزیک و دیگر علوم فلسفی و تجربی، درک ماهیت فلسفه و

۵۷

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز؛ masoud_omid1345@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۲۷ تاریخ تأیید: ۹۷/۶/۱۱



نیز انکشاف و اکتشاف فلسفی مقدور نیست. ظهور نظریه سوژه و کشف ماهیت استعلایی آن بدون لحاظ تاریخ فلسفه و علوم و داشتن منظری تاریخی در باب معارف نظام‌مند آدمی، مقدور نبود. البته نزد کانت با تاریخ فلسفه فی‌نفسه سروکار نداریم، بلکه با تاریخ فلسفه‌شناسی سروکار داریم. بعلاوه، در همین حد هم نسبت تاریخ فلسفه‌شناسی یا منظر تاریخی به تعریف و تحدید و تعیین سوژه، از نوع معرفت‌زای تقویمی نیست، بلکه می‌تواند از سنخ کارکردی تنظیمی باشد. تاریخ فلسفه‌شناسی می‌تواند در حکم یک اصل راهنما برای فهم و کار فلسفی باشد؛ می‌تواند نشانه‌ها و ردپای سوژه را نشان دهد ولی نمی‌تواند فی‌نفسه عهده‌دار تعریف یا تکوین آن باشد. این امر به این مینا برمیگردد که سوژه کانتی دارای وجه تاریخی است، اما نه آنکه تاریخ‌مند باشد. به بیان دیگر سوژه، تاریخ‌شناس و منظر‌دار و تاریخ‌بند است، ولی نه تاریخ‌مند. تاریخ فلسفه، شرط وقوعی سوژه است و نه شرط استعلایی آن. شرایط استعلایی سوژه، درونی است و در تعریف آن گنجانیده شده است و نه آنکه بیرونی و تاریخی و عارض بر آن باشند.

این نوشتار متکفل پرسش از تأملات کانتی در باب تاریخ فلسفه است تا شاید از این طریق این وجه مهجور و مسکوت اندیشه این فیلسوف تا حدی مکشوف گردد. از اینرو این نوشتار به مسائلی از قبیل معنا و تعریف تاریخ فلسفه، تاریخ فلسفه‌گرایی، پایان تاریخ فلسفه، تمایز و تشابه با تاریخ علم، تقسیم‌بندی تاریخ فلسفه، نسبت فلسفه و تاریخ فلسفه، رابطه فلسفه تاریخ و تاریخ فلسفه و... از نظر وی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ فلسفه، کانت، ذهنیت نسبت به تاریخ فلسفه، سوژه و تاریخ

عقل، معنا و تعریف، اقسام و ابعاد تاریخ فلسفه

۵۸

* * *

مقدمه

امروزه کانت پژوهی - در جهان و ایران - کم‌کم و بتدریج معطوف به مسئله فلسفه



سال نهم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۷

تاریخ از نظر وی شده است؛ اما از سوی دیگر کمتر اثری را میتوان در باب کانت یافت که مربوط به دیدگاهها و تأملات وی در باب تاریخ فلسفه (اعم از مباحث درونی تاریخ فلسفه یا فلسفه تاریخ فلسفه) باشد. فهرست آثاری که در باب فلسفه کانت به نگارش درآمده است اعم از شرحها مانند کمپ اسمیت، آلیسون و... و نیز تک‌نگاریها مانند کورنر، هارتناک، یوئینگ و... عموماً خالی از طرح چنین مباحثی یا عناوین مرتبط با آن هستند.^(۱) مکتوبات فارسی در باب فلسفه کانت نیز فاقد چنین عنوانی است.^(۲) حتی مکتوبات جامعی که بتازگی و از جهات مختلف به فلسفه کانت پرداخته‌اند نیز اشارتی بدین عنوان و مباحث مربوطه ندارند.^(۳) البته در این میان برخی از فرهنگنامه‌های مربوط به فلسفه کانت، دارای مدخلی با عنوان «تاریخ فلسفه» هستند که آن هم تنها حاوی اشارات تاریخی کانت در باب جریانهای کلی تاریخ فلسفه مانند حس‌گرایی و عقل‌گرایی و... است.^(۴) اما بنظر میرسد که در کل باید فقدان چنین مباحثی را در عالم کانت‌پژوهی، دال بر نیافتن دانست تا نبودن؛ یعنی مربوط به کاستی تحقیقی و پژوهشی در تفکر کانتی دانست و نه فقدان محتوایی و نظری آن.

از جهت تاریخی، مواد درسی دوره تحصیل کانت و نیز مواد تدریس وی در دوره خصوصی یا در دانشگاه و حتی نظر به سیاهه آثار وی، نشان از عنوان مشخص و متمایز تاریخ فلسفه یا عناوین مشابه آن ندارند.^(۵) یک ردپا از مباحث مرتبط با تاریخ فلسفه در میان مواد تدریسی او را میتوان در درسگفتارهای منطق تحت عنوان «تاریخ منطق»^۱ وی یافت.^(۶) اما اشارات کانت در اینباب را اولاً، باید در کتاب *نقد عقل محض* و در بخش آموزه استعلایی روش، تحت عنوان «تاریخ عقل محض» جویا شد^(۷) و ثانیاً، در دیگر آثارش مانند *تمهیدات* و... پی‌جویی کرد. در همین آغاز، در بررسی دیدگاه کانت اولاً، باید میان تاریخ فلسفه فی‌نفسه (مظهر یک روح مطلق)، تاریخ فلسفه‌نویسی و تاریخ فلسفه‌گویی با آگاهی و ذهنیت نسبت به تاریخ فلسفه یا تاریخ فلسفه‌شناسی، فرق نهاد. کانت خود را مرتبط با تاریخ فلسفه

۵۹

1. history of logic



مسعود امید؛ کانت و تاریخ فلسفه: چشم‌اندازها و نکته‌ها

فی‌نفسه نمیداند یا یک تاریخ فلسفه‌نویس یا تاریخ فلسفه‌گو نیست، اما آگاه از تاریخ فلسفه است و بیش از آن، همانگونه که خواهد آمد، از ذهنیتی فلسفی نسبت بدان برخوردار است. به بیان دیگر، کانت هم از تاریخ فلسفه باخبر بود و هم دیدگاهی نظری در باب آن داشت که امروزه میتوان آن را فلسفه تاریخ فلسفه نامید.^(۸) به بیان دیگر، میتوان کانت را یک فیلسوف تاریخ فلسفه نیز لحاظ کرد. ثانیاً، کانت در باب فلسفه تاریخ فلسفه، از نظریه‌ی نظام‌مند و ساخته و پرداخته شده برخوردار نیست، بلکه برخی از چشم‌اندازها و نکته‌ها را مطرح ساخته است که میتوانند در مجموعه‌ی گرد هم آیند.

از سوی دیگر، صرف‌نظر از محتوای آثار کانت و با قبول اینکه آوازه کانت عمدتاً مربوط به نقد مابعدالطبیعه و طرح فلسفه استعلایی است و حتی با قبول نوعی عصرتی در فلسفه کانت یعنی در توافق با برخی شارحان وی مانند آلن وود که میگوید: «فلسفه کانت آگاهانه برای یک عصر روشنگری پدید آمده است»^(۹)، باز باید توجه داشت که نمیتوان محاوره و مواجهه با یک فیلسوف در حد و اندازه کانت را صرفاً بر مدار محدودی قرار داد. بر این اساس است که جای پرسش از نگاه کانتی به تاریخ فلسفه محفوظ و ضروری مینماید. از اینرو نوشتار حاضر بدنبال طرح پرسشی دیگر در باب اندیشه‌های فلسفی و نظری کانت برآمده است؛ بدین معنی که بدنبال سؤال از منظر و تأملات کانتی در باب تاریخ فلسفه یا فلسفه تاریخ فلسفه کانت است؛ اینکه کانت چه تصویری از تاریخ فلسفه دارد؟ چشم‌اندازها، ویژگیها، عبرتها و درسهای مربوط به تاریخ فلسفه از نظر کانت کدامند؟ و در ادامه برحسب استناد و از سر استنباط (یا از خلال آثار و در حال و هوای فلسفه کانت)، در پی پاسخهای کانتی بدین پرسشها برآمده است.

۶۰ در باب تاریخ فلسفه میتوان تحت سه عنوان یا از سه جهت «نفسی، نسبی و اصول راهنما» اندیشید و به تحقیق پرداخت. جهت نفسی مربوط به معنی، چیستی، مقومات، تقسیمبندی و... تاریخ فلسفه است، جهت نسبی به نسبت تاریخ فلسفه با دیگر حوزه‌ها و مقولات مربوط میشود و مراد از اصول راهنما تعیین منظرهای درست و معقول برای برقراری نسبتی معقول با تاریخ فلسفه است و به بیان دیگر،

مربوط به عبرت‌های تاریخ فلسفه میشود. در ادامه، تاریخ فلسفه‌شناسی کانت را از همین سه جهت مورد تأمل و تحقیق قرار خواهیم داد.

الف) مختصات نفسی

تاریخ فلسفه چیست؟

از نظر کانت تاریخ فلسفه بمعنای تاریخ عقل محض^۱ است.^(۱۰) تاریخ فلسفه صرفاً سیری زمانی از وقایع (ظهور رخدادهایی با نام فلسفه‌ها در گذشته) یا صرفاً پیشینه‌یی (گسسته یا پیوسته) از دیدگاهها و نظریات فلسفی نیست، بلکه تکاپوی درونی سوژه (عقل محض) و آنگاه توجه آن به خود از طریق فرآورده‌های خویشتن (منطق، متافیزیک، ریاضیات و فیزیک و...) است تا در طی آن بتدریج به رشد و بلوغ لازم دست یابد.

رئوس کلی تاریخ فلسفه‌شناسی کانت را میتوان بدین ترتیب برشمرد:

۱. تاریخ فلسفه حوزه‌یی است که میتواند از موضوعیت نظری برخوردار باشد.
۲. تاریخ فلسفه بمعنای تاریخ عقل محض بودن است و نه بمعنای عقل تاریخی / تاریخمند یا عقل در تاریخ بودن (بمعنای هگلی) یا واسازی تاریخ فلسفه در ذیل وجود (هایدگر).
۳. نگاه به تاریخ فلسفه نمیتواند تاریخی محض باشد، بلکه باید بنحو فلسفی باشد. به بیان دیگر، رویکرد به تاریخ فلسفه نمیتواند پسینی صرف باشد، بلکه باید با رویکرد عقلی و پیشینی باشد؛ بمعنای نگریستن از جهت تحول پیشینی (استعلایی) در عقل و نه تحول پسینی در آن.

۴. تاریخ فلسفه باید برحسب امکانات و ظرفیتهای خود سوژه فهم و تعریف شود.
۵. پرسش از تاریخ فلسفه از منظر پیشینی و استعلایی، پرسش از شرط امکان فلسفه در آن است. بنظر کانت، شرط امکان تاریخ فلسفه، همانا فرض و قبول وجود عقل محض و عقل پیشینی یا شرط امکان خود فلسفه است.

1. The history of pure reason



۶. تاریخ فلسفه، تاریخ بلوغ عقل از خلال گذر از مراحل سابق و تخریب آنها و وصول به نهایت تحول خویشتن است. تاریخ فلسفه، تاریخ عقل محض است که از دوره صباوت آغاز شده و از خلال تخریب مراحل پیشین به مرحله بلوغ رسیده است.

۷. پویایی تاریخ فلسفه از نوع عارضی و بیرونی (براساس وجود غایت یا آرمان بیرونی در آن) نیست، بلکه از نوع درونی (بر اساس جهتگیری و غایت درونی آن) است. عقل از طریق پویایی درونیش در تاریخ، متناسب با ظرفیتهای خود و در جهت آنها به بهبود و اصلاح شرایط امکان خود میپردازد.

۸. جهت کلی پویایی تاریخ عقل، نقد خویشتن و حصول آگاهی از تواناییها، حدود و مرزهای خود است. عقل از این طریق بدنبال حصول شرایط امکان خویشتن است. کانت مینویسد:

این عنوان [تاریخ عقل] در اینجا فقط برای آن طرح شده است که جایی را مشخص کند که در نظام خالی مانده است و در آینده باید پر شود. من در اینجا به آن بسنده میکنم که از یک دید صرفاً استعلایی، یعنی از دید طبیعت عقل محض، نگاهی موقتی به کل کارهای عقل محض که تا به حال انجام گرفته‌اند، بیندازم ... بنظر من [تاریخ فلسفه] عمارتهایی را تصویر میکند که البته فقط در حال تخریب [و آنگاه گذر از همدیگر] هستند.^(۱۱)

تاریخ فلسفه سیر از نظم اولی به نظم ثانوی

بنظر کانت، فلسفه او بعنوان یکی از مراحل مهم تاریخ فلسفه، درصدد نظم‌دهی مجدد یا نظم ثانوی به تاریخ فلسفه و درک آن در چشم‌انداز جدید یعنی انقلاب ۶۲ کپرنیکی بود. میتوان تفاوت نسبت کانت با تاریخ فلسفه را در نسبت ارسطو بدان بهتر دریافت. آنچه ارسطو در نسبت به مطالعه و برخورد با زمینه تاریخی علل چندگانه (مادی، فاعلی، صوری) نزد فیلسوفان پیش از خود انجام داد، از نوع آرایش و برقراری تقدم و تأخر و درنهایت بیان دیدگاهی در طول یک مسئله فلسفی (پیشنهاد علت غایی) و بنابراین تحکیم جریان فلسفی سابق (پیشارسطویی) و لاحق



(ارسطویی) و بالتبع تکمیل نظم اولیه بود. ولی آنچه کانت در یک نمای کلی از تاریخ متافیزیک و تاریخ فلسفه براساس انقلاب کپرنیکی به انجام رساند، از مقوله ارائه نظمی ثانوی و نظم نظم و طراحی طرحها بود؛ یعنی طراحی طرحهایی که قبلاً ارائه شده بودند. مسئله کانت، تکمیل مباحث وجود نبود، بلکه خود وجودشناسیها بود. به بیان دیگر، کانت بدنبال تأسیس متافیزیک ویژه خود برحسب وجود نبود، بلکه چیزی در باب وجودشناسیها بود؛ یعنی متافیزیک بود. تاریخ فلسفه با ظهور فلسفه کانت در پی نظمی برای نظمهای موجود یا طرحی برای طرحهای موجود بود.

وحدت یا کثرت تاریخ فلسفه

بنظر میرسد که از نظر کانت، تاریخ فلسفه از دو رویه وحدت و کثرت (هر دو) برخوردار است و بنابراین نمیتوان این مسئله را صرفاً بنحو فصلی (وحدت یا کثرت) بلکه باید بصورت عطفی (وحدت و کثرت) حل و فصل کرد. جنبه کثرت در تاریخ فلسفه مربوط به وجود تعدد جریانهای فلسفی در آن است و جنبه وحدت آن مربوط به تاریخ فلسفه بمتابجه بسط عقل سوپراکتیو است.

توضیح اینکه یکی از مهمترین پرسشهای مطرح در باب تاریخ فلسفه آن است که آیا میتوان تاریخ فلسفه را تاریخ یک فلسفه دانست؟ آیا تاریخ فلسفه تاریخ فراز و نشیب یک فلسفه است؟ پاسخ کانت بدین پرسش منفی است؛ چرا که اساساً فهم کانت از تاریخ فلسفه برحسب فلسفه یا فلسفهها نیست بلکه برحسب جریانهاست. حتی با این وصف نیز تاریخ فلسفه را تاریخ یک جریان فلسفی نمیداند. بزرگترین و مهمترین جریان تاریخ فلسفه، جریان مابعدالطبیعه است. اما صرف نظر از این، کانت در کل دو جریان بزرگ را در تاریخ فلسفه ردیابی میکند: حس گرایی - تجربه گرایی و عقل گرایی - عقل مداری.^(۱۲) وی جریان سومی را پیش روی تاریخ فلسفه مینهد که در حال تولد و بالندگی است و آن جریان نقادی است؛ جریانی که مربوط به تفکر خودش است:

فقط راه نقادی است که هنوز بازمانده است. اگر خواننده لطف و حوصله



لازم را داشته باشد که در مصاحبت من این راه نقادانه را طی کند، پس حالا، اگر میل داشته باشد تا به سهم خود تلاش کند، این راه باریک را به بزرگراهی تبدیل کند، میتواند حکم کند که آیا ممکن نیست آنچه را که قرون متمادی نتوانستند انجام دهند، تا پایان قرن فعلی آن را حاصل کنند؟^(۱۳)

بنا به توصیف فوق، تاریخ فلسفه دارای جنبه کثرت است. اما از سوی دیگر، همانگونه که گذشت، کانت در *آموزه استعلایی روش*، تاریخ فلسفه را «تاریخ عقل محض» میداند.^(۱۴) بنظر وی تاریخ فلسفه، تاریخ عقلی است که در تلاش بوده است تا خود را از صباوت به بلوغ برساند.^(۱۵) اما این سیر عقل از کودکی به بلوغ، بنحو درونی و سوپژکتیو بوده است. ترسیم پویایی سوپژکتیو عقل و آنگاه فهم تاریخ فلسفه بر این اساس، ناظر به وجه وحدت تاریخ فلسفه است. تاریخ فلسفه، فرایند پویش سوپژکتیو عقل برای وصول به پختگی و بلوغ است. بنظر میرسد که میتوان در حال و هوای کانتی، سه مرحله بنیادی در پویش عقل را چنین لحاظ کرد: (۱) ظهور عقل ابژکتیو متافیزیکی (دوران متافیزیک کلاسیک)؛ (۲) مرحله بلوغ عقل متافیزیکی و ظهور عقل سوپژکتیو متافیزیکی (دوران متافیزیک مدرن: دکارت، لایب نیتس، اسپینوزا، مالبرانش) (۳) و درنهایت، اوج گیری عقل از هر دو مرحله عقل و نقد آنها و شکلگیری عقل سوپژکتیو انتقادی (فلسفه لاک، بارکلی، هیوم و در اوج آن، کانت).

پیوستگی یا گسستگی تاریخ فلسفه

با توجه به نکات فوق میتوان گفت که عقل سوپژکتیو کانتی در تاریخ فلسفه، گذشته دارد (البته بدون آنکه گذشته صرف باشد)، اما تاریخمند نیست و حتی ویژگی درزمانی/زمانبندی ندارد. به بیان دیگر، نه سوژه تاریخمند هگلی است و نه شیء زمانبند نیوتنی است (و نه حتی پدیدارکانتی). اما موارد مذکور، نافی عنصر پیوستگی در خود آن و بالتبع در خود تاریخ فلسفه نیست. در تاریخ فلسفه، پویش پیوسته عقل نه بنحو استکمالی (متافیزیکی: از قوه به فعل) است و نه دیالکتیکی (حاصل سیر تاریخی از تز به آنتی تز و حصول سنتز)، بلکه برحسب نظریه معماری

کانت (ساخت نظامها)، بنحو ارگانیکی است که متضمن معنای رشد و طی مراحل تدریجی و گذر از کودکی به بلوغ و از ناپختگی به پختگی و از عدم استقلال به استقلال و از ناخودبسندهی به خودبسندهی است. عقل بتدریج در تاریخ به معماری خود پرداخته است.^(۱۶)

پایان تاریخ فلسفه

کانت جریان فلسفه را دارای آغاز و پایانی میداند؛ چنانکه میگوید: «این مسئله در حد کافی قابل توجه است که مردم در دوران کودکی فلسفه از چیزی آغاز کرده‌اند که ما حالا میل داریم کار را با آن به پایان ببریم».^(۱۷)

اما مراد از پایان تاریخ فلسفه چیست؟ پایان تاریخ فلسفه اولاً بمعنای خاتمه و ختم مطلق فلسفه نیست بلکه نسبی است؛ یعنی بمعنای اتمام یک دوره و آغاز دوره دیگری است. ثانیاً، متضمن حصول آینده‌یی خاص برای فلسفه است؛ یعنی ظهور فلسفه استعلایی.

به بیان دیگر، از جهتی، خود فلسفه کانت، متضمن اعلام پایان دوره‌یی از تاریخ فلسفه و از جهت دیگر، آغاز دوره‌یی دیگر برای سیر آن است. کانت از طرفی پایان شیوه‌یی خاص از فلسفه یعنی متافیزیک را اعلام داشته است و از سوی دیگر، نوید آغاز دوره ویژه‌یی از فلسفه را داده است. بتعبیر کانت، براساس انقلاب کپرنیکیش، گویی در فلسفه وی از رویکرد و شیوه خاصی نسبت به حل مسائل فلسفی، صرف نظر شده است و رویکرد دیگری رخ نموده است. نتیجه آنکه کانت معتقد به آغازی نو و باور به تغییر مسیر در فلسفه است و نه پایان مطلق فلسفه. بعلاوه، با اطمینان و تأکید، نقش فلسفه خود را در آینده فلسفه، اساسی میدانست. کانت به «فلسفه آینده» بمعنای یک دستگاه مستقل فلسفی که در عرض فلسفه‌ها باشد، معتقد نبود؛ چرا که بر این باور بود که «فلسفه آینده»، همان فلسفه او خواهد بود.

از سوی دیگر، وی در پاسخ به این سؤال که آیا فلسفه، آینده‌یی دارد، به «آینده فلسفه» یعنی حضور اصل تفکر فلسفی در آینده و بال و پرگشودن آن نیز باور داشت. در مجموع و با این وصف بزعم او، فلسفه کانت، فلسفه آینده بود و آینده فلسفه نیز در

۶۵



مسعود امید؛ کانت و تاریخ فلسفه: چشم اندازها و نکته‌ها

طول فلسفه او رقم میخورد. اساساً جهت آینده فلسفه در گرو فلسفه‌یی است که مربوط به آینده است و کانت فلسفه خود را فلسفه آینده میدانست. به بیان دیگر، کانت فلسفه خود را صرفاً نظامی در عرض دیگر نظامها و مکاتب نمیدانست، بلکه آن را جریان فلسفی قابل بحث و بسطی می‌انگاشت. وی اندیشه فلسفی خود را همچون نهالی می‌انگاشت که در آینده قد خواهد کشید و به بار خواهد نشست؛ چنانکه مینویسد: «این تمهیدات برای معلمان فرداست... در مابعدالطبیعه حتماً تحولی کامل بلکه تولدی تازه، مطابق طرحی که تاکنون به کلی ناشناخته بوده است، بوقوع خواهد پیوست».^(۱۸) «این دستگاه چنانکه امیدوارم، در آینده نیز عدم تغییر خود را کاملاً بطور ثابت حفظ خواهد کرد».^(۱۹) *نقد عقل محض* «نوشته‌یی است که عمدتاً بمنزله [متنی برای] بحث آزاد [و نه صرفاً برای تدریس] تنظیم شده است».^(۲۰)

هگل نیز بعنوان فیلسوف پایان تاریخ فلسفه مشهور است. اما تفاوت کانت با هگل آن است که هگل براساس و بر وفق متافیزیک کلاسیک و نو (دکارت و اسپینوزا و لایب‌نیتس) و با تکیه بر تمهیداتی از فلسفه کانت، به نهایت تاریخ فلسفه میرسد و در تعاضد و تعاون با متافیزیک کلاسیک و با همراهی آن به اوج متافیزیک نایل می‌آید؛ ولی کانت در تقابل با متافیزیک کلاسیک بر بام متافیزیک کلاسیک فراز می‌آید و به نقطه پایانی تاریخ فلسفه میرسد. آخر تاریخ فلسفه از نظر هگل نه نفی مطلق متافیزیک کلاسیک و نو بلکه حصول متافیزیک ترکیبی (برحسب سیر دیالکتیکی متافیزیکیهای کهن و نو در تاریخ فلسفه) یا متافیزیکی نو، یا ابرمتافیزیک است. اما آخر تاریخ فلسفه از نظر کانت، نه بمعنای سنتز متافیزیکیها و فلسفه‌ها بلکه در حکم عبور از فلسفه‌های متافیزیکی کلاسیک و ظهور متافیزیک متافیزیک یا متامتافیزیک است.

تقسیمی کلی در باب تاریخ فلسفه

تاریخ فلسفه این امکان را در خود دارد که به طرق مختلفی مورد تقسیمبندی قرار گیرد. اما روشن است که تقسیم تاریخ فلسفه به ادوار و اعصار خاص، امری صرفاً قراردادی نیست. اساساً بنظر میرسد که مسئله بخش‌بندی تاریخ فلسفه نیز باید

خود یک پرسش فلسفی لحاظ گردد و بدست خود فیلسوفان پاسخ داده شود. هر اندازه تقسیم‌بندی تاریخ فلسفه متناسب با دانش ما از تاریخ فلسفه باشد و از خاستگاه تاریخی - فلسفی بیشتری برخوردار گردد، ارزش و شأن عینی آن بیشتر خواهد بود.

با توجه به دیدگاه کانت مبنی بر طرح ایده توقف جریان مابعدالطبیعه کلاسیک و نو و آنگاه نقد آنها (در عین حکم به امکان حضور فیزیکی و کاربرد زبانی و معنایی آنها در آینده و نه امکان حضور نظری و معرفتی آنها)، از همین منظر، میتوان تاریخ فلسفه را به دو بخش «دوره مابعدالطبیعه» و «دوره مابعدمابعدالطبیعه» (متافیزیک و پسامتافیزیک) قابل تقسیم دانست. البته چنانکه گذشت، دوره مابعدمابعدالطبیعه مشتمل بر فرامابعدالطبیعه (تمامتافیزیک) است که خود نه دستگاہی مابعدالطبیعی ولی متضمن معنای جدیدی در تاریخ مابعدالطبیعه است. کانت سپری شدن دوره مابعدالطبیعه و آغاز دوره پس از آن را اینچنین به تصویر میکشد:

ایامی بود که مابعدالطبیعه ملکه همه علوم نامیده میشد و اگر آرزو را مساوی واقعیت بدانیم، مابعدالطبیعه بدلیل اهمیت ممتاز موضوع خود، حقیقتاً شایسته این عنوان افتخاری نیز بود. اما امروز رسم زمانه این است که به مابعدالطبیعه بی احترامی شود و این بانوی طرد شده از یاد، مثل هکابه (ملکه تروا، همسر پریاموس پادشاه تروا) لب به شکوایه گشاید: از همه نژاده تر و والاتبارترم - اما، اکنون دربدر و عاجزم... این بی‌اعتنایی به [مابعدالطبیعه] بطور عیان معلول فقدان فکر [یا مُد و رسم صرف زمانه] نیست، بلکه نتیجه نیروی قضاوت بالغ دوران است. دورانی که نمیخواهد به شناخت ظاهری اکتفا کند».^(۲۱)

۶۷

ب) مختصات نسبی

نسبت درونی فلسفه با تاریخ فلسفه

پیش از کانت، در فلسفه غرب، هیچ فیلسوفی از درون فلسفه و تأملات فلسفی خویش راهی و بایی بسوی تاریخ فلسفه نگشوده بود. فیلسوفان پیش از کانت، حتی



مسعود امید: کانت و تاریخ فلسفه: چشم‌اندازها و نکته‌ها

هیوم، دیدگاههای خویش را در عرض دیگر دیدگاهها و بدیل آنها فرض میکردند. دیدگاهها و فلسفه‌های نو نهایت کاری که در تضمن داشتند یا مستلزم آن بودند، این بود که تنور رد و ابطال و نقد را داغ میکردند و نه آنکه با فلسفه خود، پایان دوره‌ی از تاریخ فلسفه را اعلام کنند. ولی کانت ماهیت فلسفه خود را چنان طرح کرد که گویی در حکم نقطه اختتام دوره‌ی از فلسفه است. لازمه تفکر فلسفی کانت این بود که باید در کتاب تاریخ فلسفه پس از رسیدن به فلسفه کانت، نقطه‌ی پایانی بر یک فصل از آن گذاشت و به سراغ فصل دیگر رفت. (در میان فلسفه‌های شرقی نیز نگاه فلسفه سهروردی نسبت به جریان تاریخ فلسفه و در باب دوره فلسفه مشائی در آن، از همین قبیل است؛ یعنی مستلزم اعلام پایان دوره مشائی و آغاز دوره فلسفه اشراقی است).

این نسبت در میان فلسفه و تاریخ فلسفه وجود دارد که فلسفه‌ی می‌تواند از طرفی، نقطه پایانی یک دوره تاریخی و از طرفی دیگر، آغاز فصلی نو در آن باشد. به همین معناست که کانت در ندای خود به جریان مابعدالطبیعه در تاریخ فلسفه چنین می‌آورد:

قصده من آن است که همه کسانی را که مابعدالطبیعه را درخور تحقیق و اعتنا میدانند، به این حقیقت معتقد سازم که قطعاً واجب است کار خویش را موقتاً متوقف سازند و هر آنچه تا کنون شده، ناشده انگارند و مقدم بر هر امری بپرسند که آیا اصولاً ممکن است چیزی چون مابعدالطبیعه وجود داشته باشد؟^(۲۲)

تحلیل کانت این است که از هیوم به بعد، اتفاقی سرنوشت‌ساز و تاریخ‌ساز در تاریخ فلسفه و نه صرفاً در فلسفه هیوم رخ داده است. کانت (و نه خود هیوم)، پرسش هیوم را در سطح تاریخ فلسفه و سرنوشت فلسفه در تاریخ مطرح میکند و نه بعنوان یک نظریه فلسفی در عرض دیگر فلسفه‌ها، چنانکه مینویسد:

از زمان رساله‌های لاک و لایب‌نیتس و بلکه از آغاز مابعدالطبیعه تا کنون، تا هر جا که تاریخ آن برسد، هیچ حادثه‌ی بی‌اندازه انتقاد شدیدی که دیوید هیوم از مابعدالطبیعه کرد، در سرنوشت این علم تأثیر قطعی نداشته است.

هیوم هیچ نوری بدین دانش نیفکند، اما جرقه‌یی جهانید که اگر در فتیله مناسبی درمیگرفت و شعله‌اش بدقت نگهداری میشد و گسترش مییافت، میتوانست فروغ افروز باشد.^(۳۳)

تمایز فلسفه از تاریخ فلسفه

بنظر کانت فلسفه غیر از تاریخ فلسفه است. فلسفه نزد عده‌یی همان تاریخ فلسفه (آنهم بمعنای ساده جمع جبری یا مجموعه آراء فلسفی دیگران در گذشته و نه حتی به معانی فلسفی از قبیل هگلی آن که رابطه دیالکتیکی اندیشه‌های فلسفی و جریان دیالکتیکی آن در تاریخ) است. این چیزی جز دانش تاریخی نیست. خواه کل تاریخ فلسفه و خواه بُرشی از آن (مانند فلسفه وُلفی) را نمیتوان فلسفه نامید، بلکه باید آنها را تاریخ فلسفه دانست. فلسفه، دستگاهی از اندیشه‌های فلسفی است که بنحو مبتکرانه و خلاقانه و معمارانه توسط فیلسوف شکل میگیرد و معماری میشود. ماکس آپل نظر کانت را در این خصوص چنین بیان میکند:

فلسفه و بطور کلی معارف، قابل تعلیم و تعلم هستند. ولی چنین معارفی را میتوانیم همانند کانت «دانش تاریخی» بنامیم، زیرا هر کسی صاحب چنین دانشی باشد «تنها به همان اندازه و همان درجه میدانند که در جای دیگر به او آموخته باشند». «چنین کسی با عقل دیگران پرورش یافته، اما قوه تقلید با قوه تولید یکی نیست؛ چرا که دانش چنین کسی از عقل سرچشمه نگرفته است». از مصادیق اینگونه افراد کسی است که نظام فلسفی ولف را «در خاطر دارد و میتواند همه اجزاء آن را یک به یک برشمرد». اما چنین دانشی تنها میتواند تاریخی باشد، «کما اینکه دانش اکثر محصلان و هم کسانی که هرگز ورای دیوار مدرسه را نمیینند و در طول زندگیشان محصل و شاگرد باقی میمانند، چنین دانشی است». بنابراین با این وصف و مشی، هرگز نمیتوان فلسفه را آموخت، بلکه «حداکثر میتوان تفکر فلسفی را یاد گرفت». حتی امروز هم عالمان - ونه فیلسوفانی- وجود دارند که فلسفه آنان همان



تاریخ فلسفه است. «این تمهیدات برای اینگونه کسان نوشته نشده است.» این ایراد واردی است بر استادان فلسفه معاصر کانت همچون فِدر^۱ و همقطارانش که بجای آنکه خود مسائل را مورد تأمل قرار دهند، فلسفه خویش را از مطالعه سطحی تاریخ فلسفه برگزیده بودند. طبیعی است که از نظر آنان اصولاً مسئله‌ی هم وجود نداشته باشد. آثار فدر مملو از نقل‌قولهای تاریخی و مقایسات و ملاحظات در خصوص این نقل قولهاست، بدون آنکه خود او هرگز اصل مسئله را دریافته باشد.^(۲۴)

بنظر کانت، ظهور فلسفه او نشان از این دارد که «فلسفه» همان و عیناً «تاریخ فلسفه» نیست. حاصل آنکه در عین حال که فلسفه در بستر تاریخی می‌روید و رشد میکند، ولی همانند یک جنین، میتواند خود را از بطن تاریخی خویش رها سازد و بنحو مستقل به حیات خود ادامه دهد. فلسفه، متأثر از تاریخ فلسفه و در عین حال مستقل و حتی مؤثر بر آن است. پس فلسفه دارای وجه استقلالی نیز هست. به بیان دیگر، فلسفه در بطن تاریخ فلسفه می‌روید و آنگاه به نحو مستقل به سیر تاریخی خود ادامه میدهد. شاید بتوان متناظر با این سخن ملاصدرا که معتقد است «نفس، جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقااست»، در باب نسبت فلسفه با تاریخ فلسفه از نظر کانت نیز گفت: «فلسفه، تاریخیة‌الحدوث و مستقل‌الوجود و البقااست»!

تاریخ فلسفه و تاریخ علم

تاریخ فلسفه نه عیناً خود فلسفه است و نه با تاریخ علم اینهمان است. اما تاریخ فلسفه را مشابهت‌هایی با تاریخ علم است؛ مثلاً تاریخ فلسفه از جهت انقلاب پرور بودن یا امکان انقلاب در شناسایی، شبیه تاریخ علم است. مسیر و روال فلسفه و علم از این جهت شبیه هم است؛ یک روال انقلابی.

توضیح اینکه در حوزه علم برای مثال در مورد روال ریاضیات کانت معتقد است:

نباید فکر کرد که ریاضیات نیز براحتمی منطقی، که در آن عقل فقط با خودش

1. Feder

مربوط است، توانسته است این بزرگراه [علم] را طی کند یا بهتر بگوییم بزرگراه خود را باز کند؛ کاملاً برعکس، من گمان میکنم که ریاضیات مدت زمانی طولانی (عمدتاً در بین مصریان) در مرحله حرکت کورکورانه بوده است و این تحول را باید به نوعی انقلاب نسبت داد که تفکر بزرگ مردی تک و تنها [در یونان یعنی طالس با طرح خواص مثلث] در یک تلاش فردی، عملی ساخته است.^(۲۵)

همچنین در باب روال علوم طبیعی مینویسد:

برای همه محققان علوم طبیعی [مانند گالیله، توربچلی و شتال] مکاشفهی پرفروغ [در حد یک انقلاب] حاصل شد. آنان متوجه شدند که عقل فقط آن چیزی را مبیند که خود مطابق با طرح خود ایجاد میکند؛ ایشان فهمیدند که عقل باید با اصول واحکام خود بر طبق قوانین ثابت جلو برود و طبیعت را ملزم کند که به سؤالات او جواب بدهد، نه اینکه بگذراد فقط بوسیله طبیعت به این طرف و آن طرف کشیده شود؛ زیرا در غیر اینصورت مشاهدات تصادفی که مطابق با هیچ نقشه از قبل طرح شده‌ی انجام نگرفته‌اند، به هیچ وجه در یک قانون ضروری به یکدیگر مرتبط نمیشوند و با وجود این، این قانون، همان چیزی است که عقل آن را جستجو میکند و محتاج آن است.^(۲۶)

حال در ادامه میبینیم که اولاً، نگاه به و روایت از تاریخ فلسفه نزد کانت، از نوع نگاه و روایت انقلاب مدارانه‌ی است که در تاریخ علم شاهد آن هستیم: «من اکنون [در باب سیر تاریخ فلسفه] ایامی را که در آنها تغییرات مختلف متافیزیک اتفاق افتاده‌اند، از هم متمایز نمیکنم، بلکه فقط تنوع ایده‌هایی را که انقلابهای عمده را ایجاد کرده‌اند، در یک طرح مختصر، شرح میدهم».^(۲۷)

ثانیاً، در همین راستا در مورد لزوم انقلابی دیگر در مابعدالطبیعه دوران خودش مینویسد: «بخت [مابعدالطبیعه] تا حالا آنقدر خوب نبوده است که بتواند مسیر مطمئن علم را [همانند ریاضیات و علوم طبیعی] طی کند؛ گرچه از همه علوم دیگر

۷۱



مسعود امید: کانت و تاریخ فلسفه: چشم‌اندازها و نکته‌ها

قدیمتر است... حال باید دید چرا تا به حال [از طریق انقلابی خاص] مسیر مطمئن علم در اینجا پیدا نشده است؟^(۲۸)

با این وصف، کانت درصدد ایجاد انقلابی بود تا متافیزیک گذشته را معنایی جدید بخشد؛ بنظر وی آن همان انقلاب کپرنیکی بود:

تا کنون فرض میشد که سراسر شناخت ما باید خود را با متعلقات هماهنگ سازد. ولی همه کوششها در این راه که درباره متعلقات چیزی را ماتقدم از راه مفاهیم برقرار سازیم، تا بدان وسیله شناخت ما گسترش یابد، بر طبق این فرض پیشین به هدر رفتند. اکنون باید کوشید و دید آیا مسئله‌های متافیزیک بدین راه بهتر پیش نمیروند که فرض کنیم: متعلقات باید خود را با شناخت ما سازگار کنند.^(۲۹)

خلاصه، کانت معتقد بود که جریان تاریخ فلسفه در تشابه با جریان ریاضیات و فیزیک تواند بود؛ چرا که در هر سه، شاهد بروز انقلابی معرفتی هستیم. غیر از منطق، ما شاهد بروز انقلاب در تاریخ ریاضیات و علوم طبیعی هستیم. فلسفه نیز مستعد چنین انقلابی است و از طریق فلسفه کانت این انقلاب در تاریخ فلسفه رخ داده است. (البته باید افزود که برخلاف نظر کانت، پس از وی ما هم شاهد انقلاب در حوزه منطق بودیم و هم انقلابهای دیگری در حوزه ریاضیات و فیزیک رخ داد و حتی در فلسفه!)

با توجه به دیدگاه کانت، در ادامه میتوان این پرسش را نیز مطرح ساخت که آیا با توجه به یافته‌های جدید در تاریخ و فلسفه علوم، میتوان دوباره به شباهت دیگری میان این دو گونه تاریخ رسید؟ برای نمونه، پاره‌یی از محققان براساس مفهوم پارادایمها در تاریخ علوم، آن را به تاریخ فلسفه هم سرایت داده‌اند:

در فلسفه تا کنون سه پارادایم اصلی حاکم بوده است و مسائل فلسفه در هر یک از این پارادایمها سرنوشت متفاوتی داشته‌اند و گاه یک پارادایم اجازه طرح پاره‌یی از مسائل را هم نمیدهد و اقتضای تعطیل یا حذف آنها را دارد. این سه عبارتند از: پارادایم وجود، پارادایم آگاهی، پارادایم زبانی.^(۳۰)



تاریخ فلسفه و فلسفه تاریخ

کانت تاریخ فلسفه را در عین استقلال آن، از افق و در ظرف فلسفه تاریخ یا کلیت تاریخ انسانی مینگرد. به بیان دیگر، ظرف و چارچوب تاریخ فلسفه، همانا فلسفه تاریخ یا جریان عام تاریخ انسانی است. از دیدگاه فلسفه تاریخ کانت، تاریخ انسانی تاریخی است که در ذیل عقل عملی قرار دارد و متضمن دو ایده پیشرفت و غایت است. نسبت عقل عملی به حقایق تاریخی، تقویمی نیست، ولی تنظیمی تواند بود و هست. عقل عملی، عقلِ قصدی است. دو ایده عملی پیشرفت و قصدیت تاریخ، در عین حال که در چارچوب کنش تاریخی و حوزه اعتباری تقرر دارند، اما چارچوب کلی فهم سیر تاریخ فلسفه را نیز نمودار میسازند. به بیان دیگر، جریان تاریخ فلسفه را نمیتوان صرف نظر از جریان عام تاریخ انسانی که در ذیل دو ایده پیشرفت و غایت است، فهم کرد. با این وصف، سیر تاریخ فلسفه نیز در نهایت برحسب رشد و بلوغ انسانی، معطوف به زمینه‌سازی نظری اهداف اخلاقی و حقوقی زیست آدمیان است.^(۳۱)

به بیان دقیقتر، سیر تاریخ فلسفه در خود، متضمن دو مفهوم در فلسفه تاریخ کانت یعنی پیشرفت و غایت است. تاریخ فلسفه، معطوف به پیشرفت در جهت بلوغ نظری (عقل انتقادی) و عملی (راهنمایی عقل عملی) است. تاریخ فلسفه از جهتی بسوی ظهور «عصری که در آن افراد، اندیشیدن مستقل را می‌آغازند و جامعه متفکر و روشنفکر از راه اطلاع‌رسانی آزاد اندیشه‌ها و استدلالها، باید درباره همه موضوعات بااهمیت عمومی، تصمیم بگیرد»^(۳۲)، روان است و از سوی دیگر معطوف به عصر تفکر و عمل در ذیل اخلاق خودآیین و تأمین مملکت‌گایات است.^(۳۳)

۷۳

ج) اصول راهنما

پرهیز از تاریخ فلسفه‌گرایی

عده‌یی هستند که به گذشته اندیشه‌های فلسفی و تاریخ فلسفه، بمنزله منبع



مسعود امید؛ کانت و تاریخ فلسفه: چشم‌اندازها و نکته‌ها

لا يزال اندیشه فلسفی و سرچشمه تمام اندیشه‌های موجود و ممکن و ایده‌های حال و آینده مینگرند. برای ایشان، گذشته فلسفه و آراء پیشینیان، همچون ام‌الکتاب، لوح محفوظ و کتاب مبین است که هر رطب و یابسی را میتوان در آن یافت و هر ایده و نظریه‌یی را میتوان از آن بیرون کشید. از این دیدگاه، هیچ سخن تازه‌یی نمیتوان گفت و اساساً سخن تازه، واژه‌یی بیمعناست. به بیان دیگر، نه تنها همه سخن فلسفی در گذشته گفته شده است و هر سخن به ظاهر نو به همان سخنان گذشته برمیگردد، بلکه تعبیر «سخن تازه در فلسفه» معنای محصلی ندارد. نتیجه این چنین دیدگاهی، حکم به پایان فلسفه و ختم تاریخ فلسفه و اختتام اندیشه فلسفی است. ولی از نظر کانت در عین اقرار به حجم عظیم و گسترده آراء و اندیشه‌های فلسفی گذشتگان و اهمیت آنها و نیز امکان برقراری ارتباط کلی میان آنها و اندیشه‌های جدید، نباید در همه موارد و نیز بیش از حد بر شباهتهای ظاهری نظریات قدیم و جدید تأکید داشت. ارجاع کامل و تمام عیار همه اندیشه‌های جدید به قدیم، خطای فلسفی نابخشودنی است. ما موظفیم تا ایده‌ها و اندیشه‌های فلسفی جدید را نخست در افق خود همان آراء نظاره کنیم و از ارجاع تام و اکید آنها به گذشته بپرهیزیم تا از این طریق بتوانیم هم خود آن نظریه و هم وجه نبودگی و نیز لوازم و نتایج آن را آنگونه که هستند، دریابیم. به بیان دیگر، باید میان پذیرش و مرور و لحاظ پیشینه یک مسئله یا دیدگاه با عزم بر ارجاع تام آن به گذشته، تمایز قائل شویم. اینچنین برخوردی نه به گذشته‌گرایی اکید منجر میشود و نه به پایان فلسفه حکم میکند. کانت مینویسد:

به اعتقاد ایشان [تاریخ فلسفه‌گرایان]، سخنی نمیتوان گفت که پیشینیان نگفته باشند و براستی این اعتقاد را چونان یک پیشگویی تخلف‌ناپذیر در حق هر آنچه در آینده نیز به ظهور خواهد رسید، اظهار میکنند و از آنجا که بشر در طی قرون متمادی در باب مطالب متعدد مختلف به انحاء گوناگون بحث کرده است، بعید است که برای هر سخن تازه‌یی نتوان گفته‌یی از قدما پیدا کرد که از جهتی با آن شباهت نداشته باشد.^(۳۴)

واکنش منفی اصحاب فلسفه به اندیشه‌های جدید فلسفی در تاریخ فلسفه

تاریخ فلسفه و تاریخ مابعدالطبیعه، تاریخ حقیقت‌طلبی واقعی و تاریخ انصاف علمی نبوده است. ذات فلسفه که از زمان سقراط، عناصری چون گفتگو و مدارا و پرهیز از غیر حق و رعایت انصاف علمی را با خود حمل می‌کرده است، نتوانسته تا این ویژگیها را به تاریخ فلسفه مابعد خود و تاریخ مابعدالطبیعه، سرایت دهد. یکی از فرزندان نامطلوب چنین جریانی آن است که اهل فلسفه و متافیزیسینها نسبت به اندیشه‌ها و ایده‌های جدید روی خوش نشان نداده‌اند و ابواب اندیشه خویش را به روی آنها نگشوده‌اند و آنها را بی‌قدر و بی‌ارزش دانسته‌اند. کانت مینویسد:

جمعی... دفترهای مابعدالطبیعه بدست، نگاهی از سر تحقیر بر آن می‌افکنند، جمعی نمی‌بینند مگر آنکه شبیه آن را قبلاً در جای دیگری دیده باشند، اصلاً مقصود آن را درک نمی‌کنند و خلاصه چنان خواهد شد که تا مدتی حال بر همان قرار که بوده باقی میماند؛ چنانکه گویی هرگز حادثه‌یی که بیم و امیدی را نسبت به تحولی قریب‌الوقوع برانگیزد، رخ نداده است.^(۳۵)

بی‌رغبتی و منفی‌نگری در هر نوع تاریخ فلسفه‌گرایی افراطی

کانت در بیان دیگری، بی‌رغبتی و منفی‌نگری را ناشی از گذشته‌گرایی افراطی در عالم فلسفه میدانند. بنظر وی، اگر هر متفکری در بند اندیشه‌های گذشته و در حالت علقه شدید بدانها باشد، بالتبع از موضع عدم تمایل و حتی منفی‌نگری به اندیشه‌های نو برخوردار خواهد کرد:

۷۵

به اشکالات مطرح شده از ناحیه افرادی که برایم محرز است که سخت علاقمند به کشف حقیقتند، به دیده احترام نگرسته‌ام و همچنان به این رویه ادامه خواهم داد. ولی کسانی که فقط نظام قدیمشان را در برابر چشم خویش دارند و پیشاپیش موضوعات مورد تصویب یا تقبیح را برای خویش معلوم کرده‌اند، به بحثی که ممکن است در برابر رأی شخصیشان قرار بگیرد، رغبتی نشان نمیدهند.^(۳۶)



مسعود امید؛ کانت و تاریخ فلسفه: چشم‌اندازها و نکته‌ها

فقدان رابطه میان قدمت اندیشه فلسفی و اعتبار آن

باعتماد کانت در فلسفه، اعتبار اندیشه به قدمت تاریخی آن نیست. ولی پاره‌یی چنان وانمود میکنند و چنان با اندیشه‌ها برخورد میکنند که گویی نسبت مستقیمی میان قدمت و ارزش فلسفی اندیشه‌ها وجود دارد. گویی هر اندیشه و مکتبی قدیمتر است و ریشه در اعصار و ادوار دور تاریخ فلسفه دارد، پس با ارزشتر و قابل‌اعتنا تر است. کانت این جماعت را با لحن منفی چنین توصیف میکند: «جمعی که به داراییهای کهن [فلسفی] خود مینازند و همین قدمت را نیز سند اعتبار آن میدانند.»^(۳۷)

تاریخ فلسفه و عدم درک دقیق و به موقع ایده‌های جدید فلسفی

در موارد خیلی مهم و اساسی، تاریخ فلسفه بمعنای عام و تاریخ مابعدالطبیعه بمعنای خاص، تاریخ عدم درک دقیق و بموقع اندیشه‌های جدیدی است که از طرف فیلسوفان مطرح شده است. در تاریخ فلسفه حتی وقتی که فیلسوفان به آراء و ایده‌های مهم، اقبالی نشان داده‌اند، متأسفانه برخورد آنها از روی دقت و تأمل و اشراف نبوده است و به ناهمی یا سوءفهم منجر شده است. گاهی مواجهه با ایده‌های عمیق فلسفی به نحو سطحی و سرسری بوده است. در این خصوص کانت مینویسد:

اما خامه سرنوشت که همواره با مابعدالطبیعه نامساعد بوده است، چنین رقم زده بود که هیچ کس مقصود و منظور هیوم را نفهمد. هنگامی که میبینیم چگونه کسانی مانند رید و اُسوالد و بئاتیه و حتی پریستلی که از جمله مخالفان او بوده‌اند به کلی از درک نکته اصلی مورد نظر او دور مانده‌اند، دچار درد و اندوه میشویم. اینان درست آنچه را که او درباره آن شک میکرد، مسلم میگرفتند و برعکس، آنچه را که درباره آن شکی در خاطر او خطور نکرده بود به زور و حتی با گستاخی اثبات میکردند و بدینسان از وجهه نظر اصلاحی او چنان غافل ماندند که همه چیز به همان حال که بود باقی ماند، چنانکه گویی هیچ امر تازه‌یی رخ نداده است.^(۳۸)

در همین راستا، کانت هراس خود را در باب سوء فهم نسبت به فلسفه خودش

نیز چنین بیان میکند: «خطر این نیست که این اثر [نقد عقل محض] بتواند انکار شود، خطر این است که فهمیده نشود».^(۳۹)

از نظر کانت افراد کمی به درک وضعیت فکری جدید نایل می‌آیند. اساساً باعتقاد وی شرایطی لازم است تا شخص (یا مجموعه و جریانی) بتواند به فهم و درک افق و نظام جدید نایل آید: «در حقیقت عده کمی از افراد آنچنان روح فعالی دارند که برای درک نظامی جدید لازم است و عده‌ی کمتر حتی به این کار علاقه نشان میدهند، زیرا امور جدید برای آنها نامطلوب است».^(۴۰)

براساس موارد فوق، نواندیشان فلسفی باید خود را اولاً، برای عدم اقبال و ثانیاً، حتی بدتر از آن، در صورت اقبال، برای بدفهمی نسبت به اندیشه‌هایشان، آماده سازند!

نتیجه‌گیری

برخلاف اکثر فیلسوفان جدید، تاریخ فلسفه برای کانت موضوعیت دارد و مهمتر آنکه وی از رویکرد و آموزه‌ها و نکته‌های خاصی نسبت به تاریخ فلسفه برخوردار است. میتوان بروشنی دریافت که تاریخ فلسفه نه بعنوان یک هویت متمایز یا ابژه، بلکه بعنوان سیر تاریخی عقل محض، برای کانت موضوعیت دارد. تاریخ فلسفه برای کانت برخلاف رویکرد متافیزیکی، نه بمثابه یک کل اعتباری است (در تفکر کلاسیک) و نه بمثابه یک کلیت حقیقی یا هویت متمایز (نزد هگل)، بلکه براساس یک رویکرد استعلایی، عبارت از تکاپوی درونی عقل محض معمار، در عین نقد درونی خود از طریق تمرکز بر میوه‌های خود (علوم) است تا خویشتن را تعریف کند و شرایط، امکانات و حدود و مرزهای خویش را دریابد. تکاپوی عقل متضمن فرسودن عمارتها و سازه‌های عقلانی بسیاری است؛ گویی عقل محض در آزمون و خطایی تاریخی به آشکارگی و شکوفایی اندرون‌های خود خویشتن میرسد. از جهت دیگر رویکرد استعلایی کانت به تاریخ فلسفه که مبتنی بر تکاپو برای تعیین شرایط امکان فلسفه در تاریخ انسانی است، تمایز خود را از رویکردهایی از قبیل رویکرد دیالکتیکی هگل و واسازی هایدگر و... متمایز میسازد.

۷۷



مسعود امید؛ کانت و تاریخ فلسفه: چشم‌اندازها و نکته‌ها

همچنین باید افزود که از جهت نسبت عقل با تاریخ فلسفه میتوان گفت که نزد کانت تاریخ فلسفه، تاریخ عقل سوپژکتیو غیرتاریخی است که متمایز از عقل ابژکتیو وراتاریخی (الهیاتی) یا عقل ابژکتیو فراتاریخی/تاریخمند (هگلی) است.

نکته دیگری که بنظر مهم میرسد آن است که میتوان دورنمای نسبت فلسفه هگل به فلسفه کانت را بدست آورد. این نسبت را میتوان متناظر با نسبت معکوسی که فلسفه مارکس با فلسفه هگل برقرار کرده است، فهمید؛ آنجا که مارکس میگوید: فلسفه هگل را که بر رأس بود بر قاعده نشانده است. حال نسبت معکوس فلسفه هگل به فلسفه کانت آن است که هگل آنچه را که کانت تاریخ عقل مینامید، تبدیل به عقل تاریخی یا عقل تاریخمند ساخت و بزعم خود، هرم فلسفه کانتی را بر قاعده نشاندا!

در نهایت باید گفت از نظر کانت بایسته است تا اهل فلسفه عبرتهای تاریخ فلسفه را نیز به دیده گیرند. اولاً، متعاطی فلسفه باید خود را برای خطرات و مخاطرات آماده سازد و ثانیاً، در عین حال که باید سایه تاریخ فلسفه را بر سر خود ببیند و با آن همدلی کند، اما با صبر و حوصله در پی تشکیل سایه ویژه خود نیز باشد تا آن را نیز به جریان تاریخ فلسفه ملحق سازد. ثالثاً، از سوی دیگر باید در نظر داشته باشد تا راههای آزموده را نیازماید بلکه بسوی کشف طرق نآزموده رهسپار گردد.

پی نوشتها:

1. See: Kemp Smith, Norman, *A Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*.
۲. مجتهدی، کریم، *افکار کانت*، تهران، ص ۵-۸.
۳. آشتیانی، منوچهر، *فلسفه کانت در آینه آثار او*، ص ۳ و ۴.
4. Caygill, Havard, *A Kant Dictionary*, pp. 225-228.
۵. *فلسفه کانت در آینه آثار او*، ص ۶۳-۶۶. همچنین ر.ک: کوئن، مانفرد، *کانت؛ زندگینامه*، ترجمه فرید ترکمنی، فصل دوم و سوم و ص ۲۱۹-۲۲۰.
6. Kant, Immanuel, *Lectures on Logic*, pp. 257-265.
7. Idem, *Critique of Pure Reason*, translated by Norman Kemp Smith, A 852, B 880.
۸. امید، مسعود، *فلسفه تاریخ فلسفه*، فصل اول.
۹. وود، آلن، *کانت*، ترجمه عقیل فولادی، ص ۴۷.
10. Kant Immanuel, *Critique of Pure Reason*, A 852, B 880.
11. *Ibid.*, A 852, B 880.

۷۸



سال نهم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۷

12. *Ibid.*, A 854 , B 882.
13. *Ibid.*, A 856 , B 884.
14. *Ibid.*, A 852 , B 880.
15. *Ibid.*, A 862 , B 880.
۱۶. امید، مسعود، «کانت و الگوی فلسفه‌ورزی در معماری»، فصلنامه نقد و نظر، ش ۸۷ (۲۲)، ص ۱۵۷-۱۷۵.
17. Kant Immanuel, *Critique of Pure Reason*, A 862 , B 880.
۱۸. کانت، ایمانوئل، تمهیدات، ترجمه غلامعلی حداد عادل، ص ۸۳ و ۸۵.
19. Kant Immanuel, *Critique of Pure Reason*, B XXXVIII.
20. *Ibid.*, B XLIV.
21. *Ibid.*, A X.
۲۲. تمهیدات، ص ۸۴.
۲۳. همان، ص ۸۵ و ۸۶.
۲۴. آپل، ماکس، شرحی بر تمهیدات کانت، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی، ص ۷ و ۸.
25. Kant Immanuel, *Critique of Pure Reason*, B XI.
26. *Ibid.*, B XIII.
27. *Ibid.*, A 853, B 881.
28. *Ibid.*, B XIV.
29. *Ibid.*, B XVI.
۳۰. خاتمی، محمود، مدخل فلسفه غربی معاصر، ص ۱۹.
۳۱. امید، مسعود، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ص ۳۶-۴۱.
۳۲. کانت (وود)، ص ۴۷.
۳۳. اوون، دیوید، بلوغ و مدرنیته، ترجمه حاجی ناصری و ابراهیمی، ص ۴۰-۴۶.
۳۴. تمهیدات، ص ۹۲.
۳۵. همان، ص ۸۴.
۳۶. کانت، ایمانوئل، نقد عقل عملی، ترجمه انشاءالله رحمتی، ص ۱۹ و ۲۰.
۳۷. تمهیدات، ص ۳۶.
۳۸. همان، ص ۸۷.
39. Kant Immanuel, *Critique of Pure Reason*, B XLI.
40. *Ibid.*, B XLIV.

۷۹

منابع فارسی:

۱. آپل، ماکس، شرحی بر تمهیدات کانت، محمدرضا حسینی بهشتی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
۲. آشتیانی، منوچهر، فلسفه کانت در آیین آثار او، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۹۶.
۳. امید، مسعود، «کانت و الگوی فلسفه‌ورزی در معماری»، فصلنامه نقد و نظر، ش ۸۷ (۲۲)، ۱۳۹۶.
۴. _____، درآمدی بر فلسفه تاریخ، تبریز، مؤسسه سه علامه، ۱۳۸۲.
۵. _____، فلسفه تاریخ فلسفه، تهران، انتشارات شفیع، ۱۳۹۶.
۶. اوون، دیوید، بلوغ و مدرنیته، ترجمه حاجی ناصری و ابراهیمی، تهران، انتشارات رخ داد نو، ۱۳۹۴.



مسعود امید: کانت و تاریخ فلسفه: چشم‌اندازها و نکته‌ها

۷. خاتمی، محمود، *مدخل فلسفه غربی معاصر*، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶.
۸. کانت، ایمانوئل، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۱، ۱۳۶۷.
۹. _____، *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۱، ۱۳۶۲.
۱۰. _____، *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۴.
۱۱. _____، *نقد عقل عملی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، انتشارات نورالثقلین، ۱۳۸۵.
۱۲. کوئن، مانفرد، *کانت: زندگینامه*، ترجمه فرید ترکمنی، تهران، انتشارات دیپاچه، ۱۳۹۶.
۱۳. مجتهدی، کریم، *افکار کانت*، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۶.
۱۴. وود، آلن، *کانت*، ترجمه عقیل فولادی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۶.

منابع انگلیسی:

1. Caygill, Havard, *A Kant Dictionary*, Oxford, Blackwell Publishers, 1995.
2. Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, translated by Norman Kemp Smith, Macmillan, 1967.
3. _____, *Lectures on Logic*, Cambridge University Press, 1992.
4. Kemp Smith, Norman, *A Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*, Macmillan, 2003.